

تصميم



Decision

- ✍ Ursula Nafula
- 👤 Vusi Malindi
- 💬 Marzieh Mohammadian Haghghi
- 🗣 Persian / English
- 📊 Level 2



دِهکده یِ مَن مُشکلاتِ زیادی داشت. ما مَجبور
بودیم که بَرای بُردنِ آب از یک لوله دَر یک صَف
طولانی بایستیم.

...

My village had many problems. We
made a long line to fetch water
from one tap.



ما مُنْتَظِرِ بَخْشِشِ غَذا از طَرَفِ دِیْگرانِ بودِیم.

...

We waited for food donated by others.



ما دَرِ خانه هایمان را به خاطرِ دُزدانِ زود قُفل
می کردیم.

...

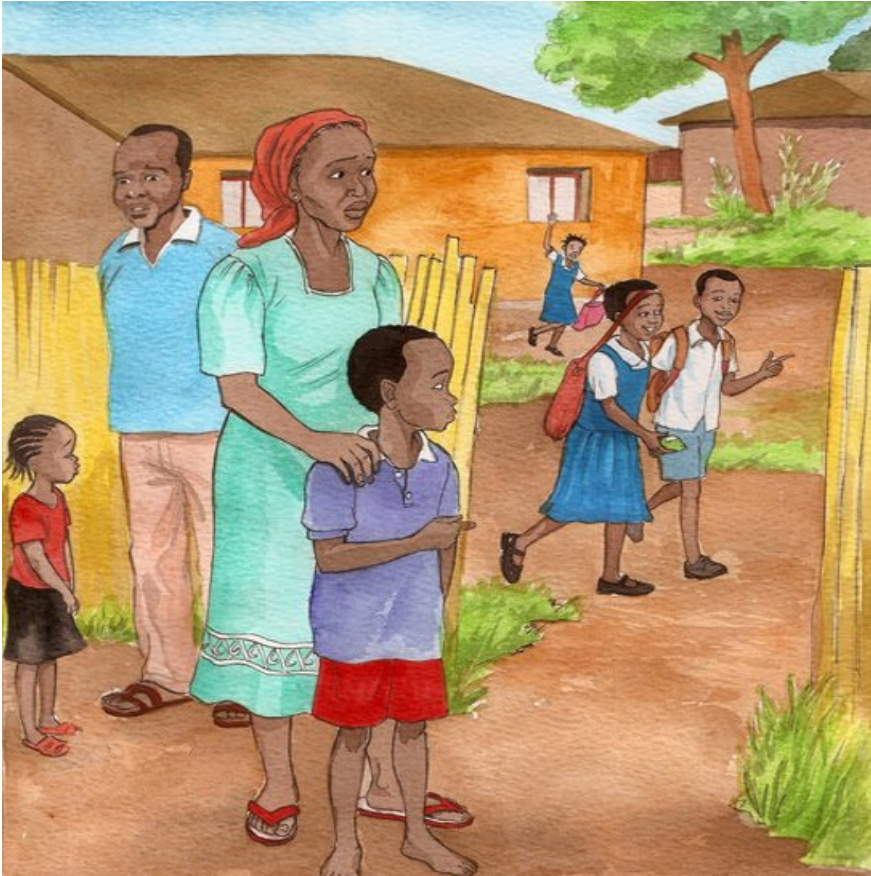
We locked our houses early
because of thieves.



خیلی از بچه ها از مدرسه محروم می ماندند.

...

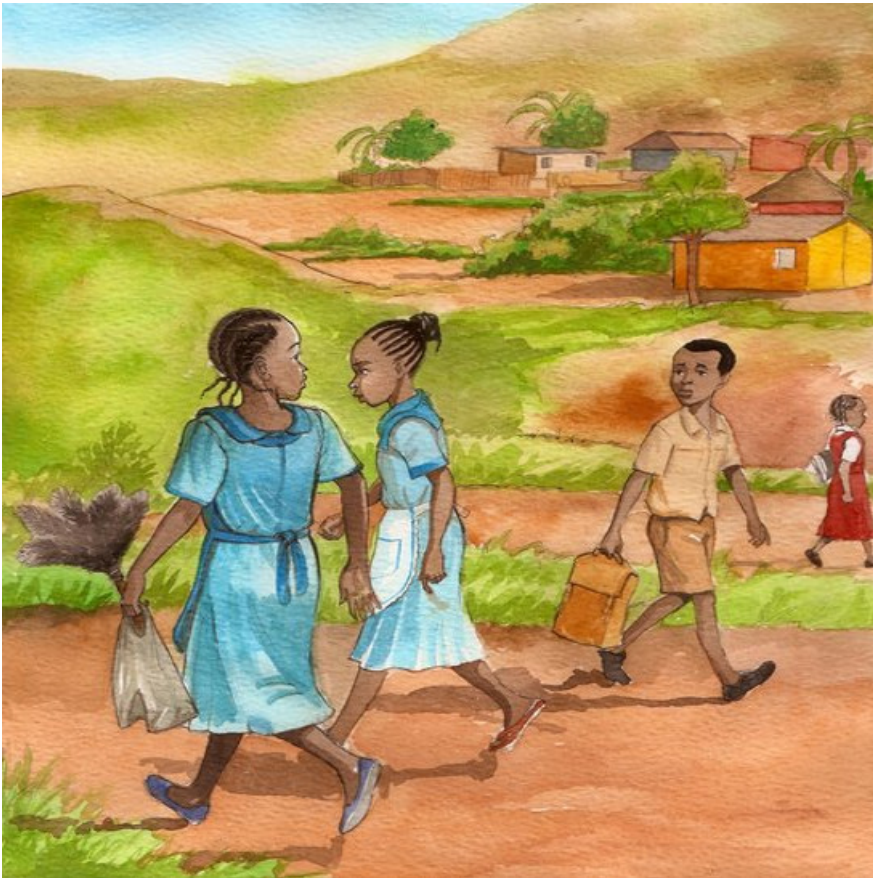
Many children dropped out of school.

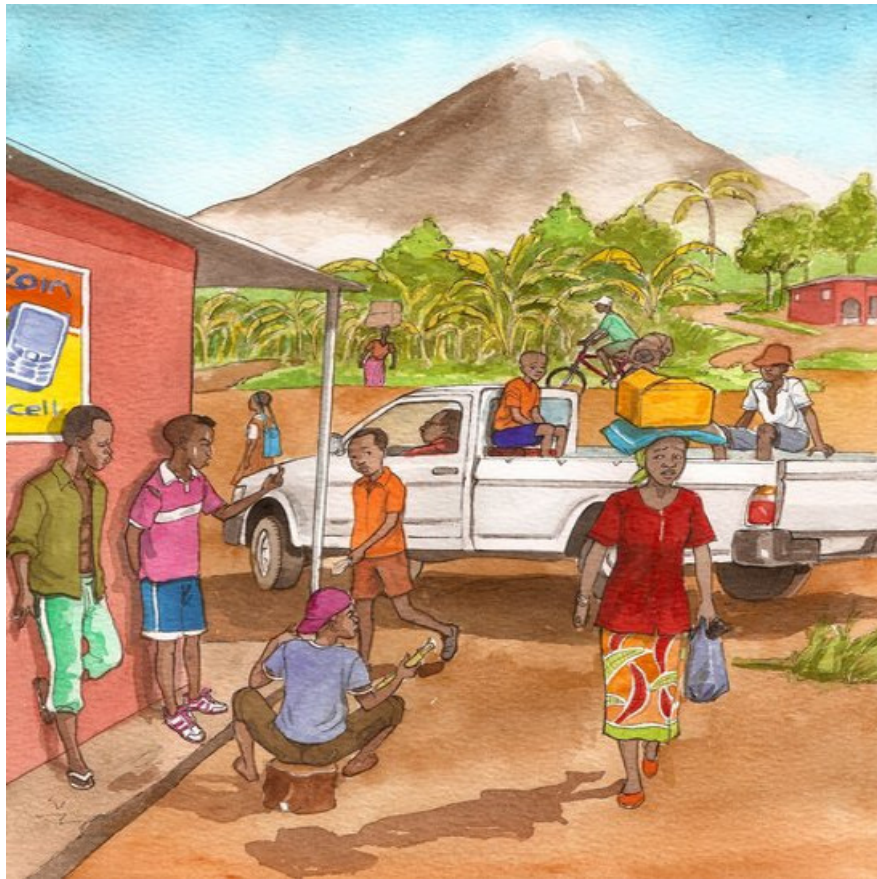


دُخترانِ جوانِ به عُنوانِ پیشخدمت در
روستاهایِ دیگر کار می کردند.

...

Young girls worked as maids in
other villages.





پسّرانِ جوانِ در اطرافِ دهکده پرسیه می‌زدند در
حالیکه دیگران روی زمین های کشاورزی مردم
کار میکردند.

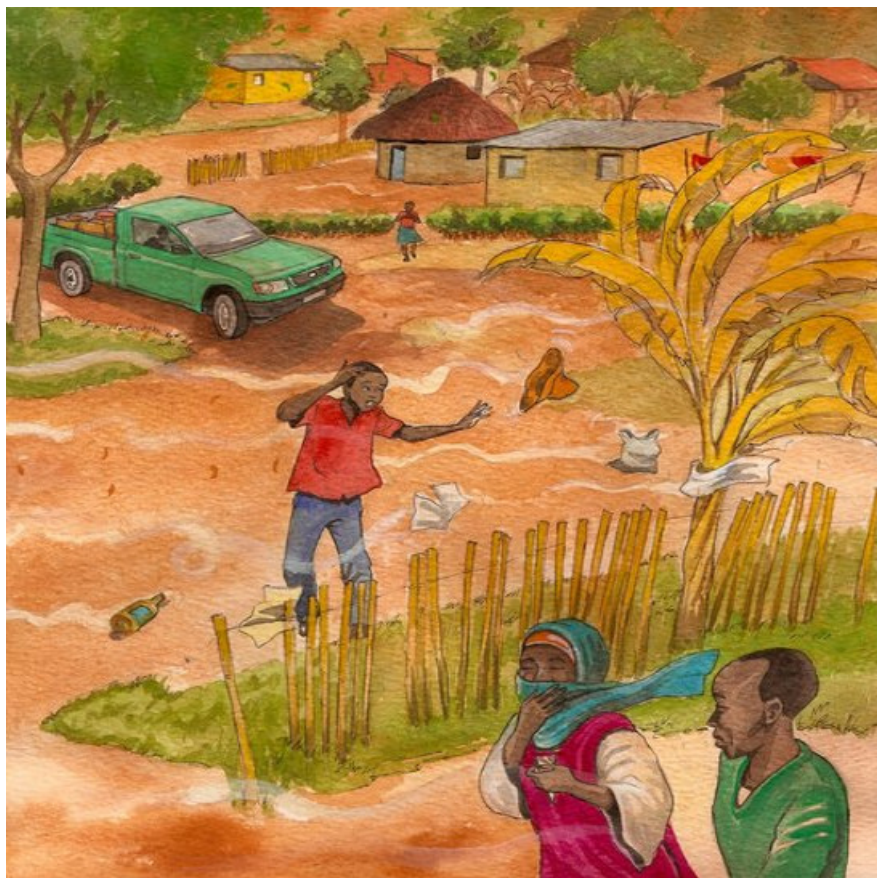
...

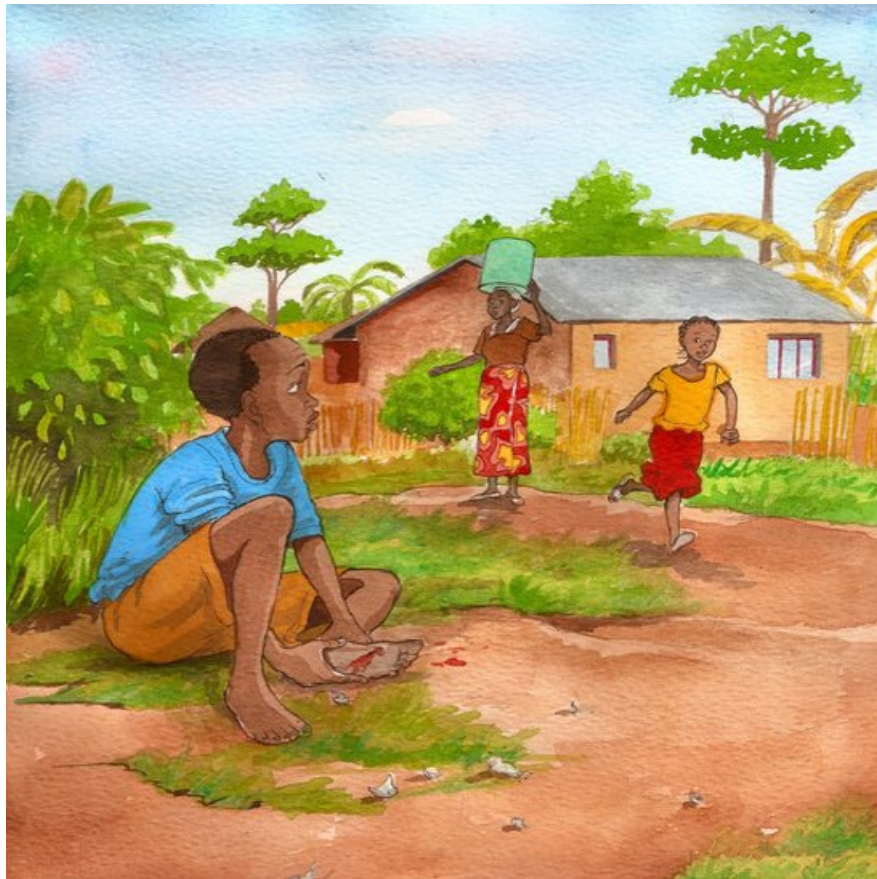
Young boys roamed around the
village while others worked on
people's farms.

وَقْتِي كِه بَاد مِي وَزِيد، كَاغْذِهَائِي بَا طِلِه رُوي
دِرْخْتَان وَ حِصَارِهَا آويزَان مِي شُدَنْد.

...

When the wind blew, waste paper
hung on trees and fences.





گاهی اوقات به خاطر خردہ شیشه هایی که از
روی بی احتیاطی روی زمین ریخته شده بود
دست و پای مردم دچار بُریدگی می شد.

...

People were cut by broken glass
that was thrown carelessly.

پک روز، آب لوله خشک شد و ظرفهای آب ما
خالی ماند.

...

Then one day, the tap dried up and
our containers were empty.





پَدَرَم به تَك تَك خانه ها رَفْت وَ اَز مَرْدُم خواست
که دَر جَلِیسه ی دِهکده شِرکَت کُنند.

...

My father walked from house to house asking people to attend a village meeting.

مَرْدُمُ زَبِيرِيكَ دِرْخَتِ بُزْرُگِ جَمْعِ شُدْنَد وَگوش
کَرْدَنَد.

...

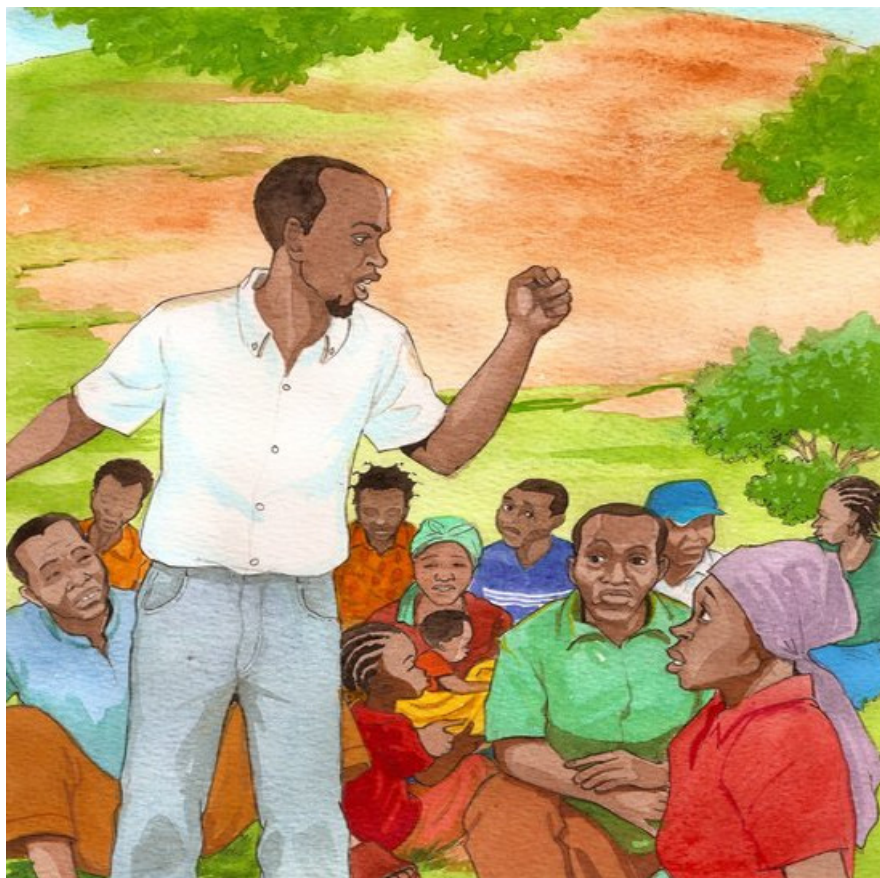
People gathered under a big tree
and listened.



پَدْرَم ايسْتاد وَ گُفْت: ما نياز داريم كه با هم كار
كُنيم تا بَتوانيم مُشكلاتِمان را حل كُنيم.

...

My father stood up and said, "We need to work together to solve our problems."



جومای هشت ساله، روی یک کُنده یِ دِرخت
نِشسته بود و داد زد: مَن می توانم دَر نِظافت
کَرَدَن کُفک کُنم.

...

Eight-year-old Juma, sitting on a
tree trunk shouted, "I can help
with cleaning up."





پک خائِم گُفت: زَنها می تَوانند دَرکاشتنِ
مَحصولاتِ غَذايي با مَن هَمراهی کُنند.

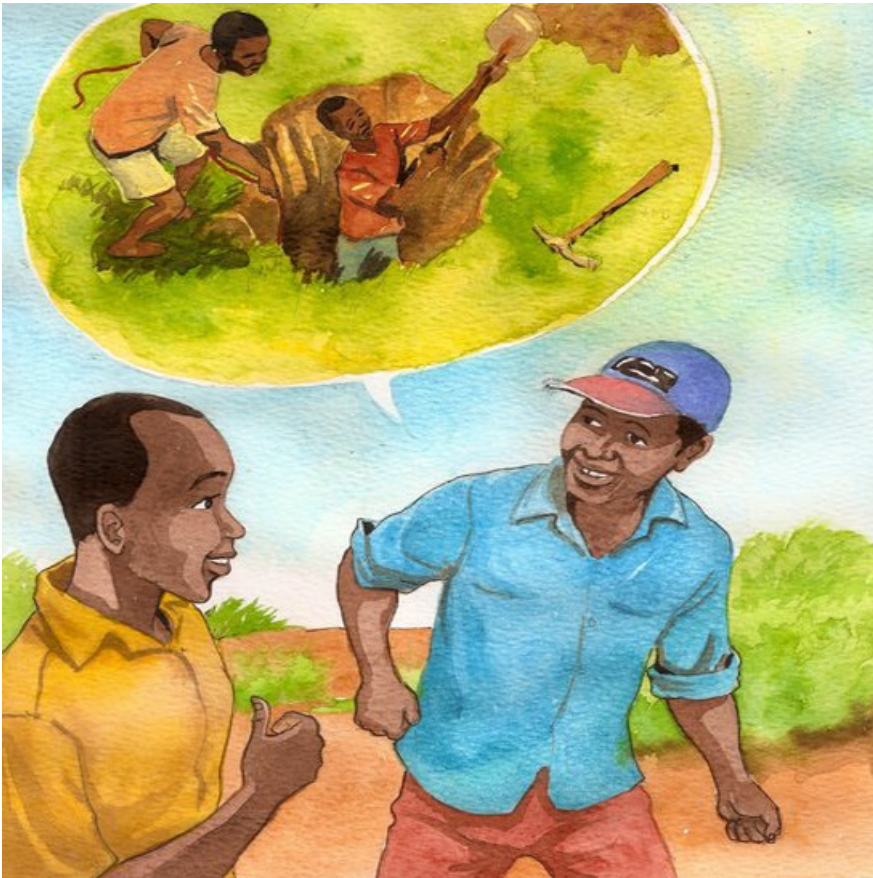
...

One woman said, "The women can
join me to grow food."

مرد دیگر ایستاد و گفت: مردها می‌توانند چاه
بکنند.

...

Another man stood up and said,
"The men will dig a well."





همه ما یک صدا فریاد زدیم: ما باید زندگیمان را
تغییر دهیم. از آن روز به بعد همگی با هم کار
کردیم تا مشکلاتیمان را حل کنیم.

...

We all shouted with one voice, "We
must change our lives." From that
day we worked together to solve
our problems.



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

تصميم

Decision

Written by: Ursula Nafula

Illustrated by: Vusi Malindi

Translated by: (fa) Marzieh Mohammadian Haghighi

This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons
[Attribution 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).